

تاریخ ادبیات عربی

(۳)

استنباط متاخرین

برخی از متاخرین در تاریخ قدیم عرب جز آنچه را که نقوش و آثار تاریخی ژوید آن باشد محقق و مسلم نمی شمرند و حتی در وجود طوائفی که شهرت نام بهترین دلیل وجود آنهاست از قبیل عاد و ثمود و نظائر آن تردید و تامل می نمایند و محدودی از این دسته که در تند روی اصل (خالف تعریف) را پیروی می کنند کلیه حکایات و اخبار و نظام و شریرا که بزمان جاهلیت منسوب است بی اصل و معمول میدانند. و اما کسانی که در بحث از حقایق علمی و ادبی بر راه اعتدال میروند با اعتماد بر آنچه از آثار و نقوش تاریخی استنباط می شود روایات قدما را نیز مورد توجه قرار داده و از جمع میان آن دو عقیده نزدیک تر بصحت اختیار کرده اند؛ و از این دست است نویسنده مشهور مصر جرجی زیدان که در نوشتن تاریخ عرب قبل از اسلام بر این شیوه رفته و در توفیق میان اسناد و مدارک مختلف کوششی درخور تقدیر کرده است، و ما هم از میان عقاید و آراء مختلفی که در خصوص عرب گفته اند عقیده و رای او را که جامع تر است اختیار و خلاصه از آن بیان می کنیم.

دانشمندان این عصر بنی نوع بشر را بر حسب شباهتی که میان السنه و لغات آنها موجود است بچند طبقه و نژاد اصلی تقسیم کرده اند و از جمله اقوامی را که در این عصر بزبانهای عربی و عبری و سریانی و حبشی تکلم می کنند و اقوامی را که در عصرهای گذشته بزبانهای نام برده یا بزبانهای فنیقی و آشوری و آرامی سخن می گفته اند از یک اصل و نژاد دانسته و آنها را بنی سام یا اقوام سامی خوانده اند و این اصطلاح را از توریه که نژاد بشر را سه پسر نوح (سام و حام و یافث) می رساند گرفته اند. دلیل یکی بودن اصل و نژاد این اقوام شباهت کاملی است که میان السنه و لغات آنها یافت میشود و بخوبی مدلل

میدارد که تمام این اقوام در زمانی که تحدید و تعیین آن ممکن نیست يك قوم و متكلم يك زبان و ساكن يك سرزمین بوده‌اند و بعد بتدریج جمعیت آنها زیاد شده و در اطراف بلاد پراکنده و باقوام و طوایف عیدیه منقسم شده‌اند و در زبان اصلی آنها نیز بواسطه جدا شدن و دور افتادن از یکدیگر تغییراتی راه یافته و هر قوم بلهجه خاص که بزبان اصلی شباهتی تام دارد سخن گفته‌اند ، در خصوص مسکن اصلی بنی سام و چگونگی تفرق و انقسام (اصل عرب و تحولات اجتماعی او تا عصر جاهلیت ثانیه مطابق اکتشافات)

عصر اخیر

دانشمندان اروپا در اواسط قرن هجدهم میلادی بکشف آثار تاریخی عربستان متوجه شدند . و قبل از همه دانشمندی آلمانی موسوم بمخایل و بعد از او سیاحان انگلیسی و پس از همه علمای فرانسه برای این مقصود جدوجهد کردند و بشرحی که ایراد آن خارج از موضوع بحث ماست تا امروز مقدار بسیاری نوشته‌ها و آثار مهم تاریخی در کاوش اراضی حجاز و یمن بدست آورده و از روی آنها بسیاری از حقایق تاریخی را که مجهول بود معلوم ساخته و بوجود ملوک و دولتهای عربی که در تواریخ عرب و یونان نامی از آنها دیده نمی‌شود پی برده‌اند . در حفیر و کاوش اراضی مصر و بین‌النهرین و بعض نقاط دیگر نیز نوشته‌ها و اسنادی که بتاریخ عرب قدیم مربوط است بدست آورده و از آنها نیز مطالب تازه کشف و قسمتی از مشکلات تاریخی را حل کرده‌اند .

این آثار باوجود بسیاری و باهمه اهمیت و سودمندی که دارد هنوز بحدی که منظور است نرسیده و تاریخ عرب قدیم را چنانکه باید و شاید روشن نمیسازد و از آغاز پیدا شدن این قوم تا ظهور اسلام بالا اقل تا ابتدای تاریخ ثانیه معلومات مرتب و منظمی بدست نمیدهد . و تا این اگر بخواهیم از مفاد و مدلول این آثار استفاده کامل کنیم و تاریخچه مرتب که مطالب آن گسیخته نشده باشد بدست آوریم ناچاریم که سایر منابع اطلاع را (یعنی تواریخ

و نوشته‌های عربی و یونانی و عبری را که در دست است) نیز منظور داریم و از مجموع آنها مطالبی که نسبتاً مرتب و متصل و مرتبط یکدیگر باشد استخراج کنیم، و این کاری است که دانشمند و نویسنده شهیر مصر جرجی زیدان در نوشتن تاریخ عرب پیش از اسلام برعهده گرفته و بخوبی ازعهده برآمده است. جرجی زیدان برخلاف کسانی که تمام اخبار و حکایات و نظم و نثر منسوب بعصر جاهلیت را بی‌اصل و مجعول می‌شمرند طریق اعتدال را که نخستین شرط تحقیق و بحث از حقایق تاریخی است از دست نداده و با اعتماد بر آنچه از آثار و نقوش اریخی استنباط می‌شود روایات عربی و عبری و یونانی را بز مورد توجه داشته و از جمع میان گفته‌های مقدمین و اکتشافات متاخرین مطالبی نزدیک بصحت بیرون آورده و بتاریخ عرب قدیم تاحدی که ممکن بوده سر و صورتی داده است. و ما نیز در این بحث عقیده او را پیروی و خلاصه از گفته‌های او را بامختصر تصرفی که لازم است بیان می‌کنیم.

دانشمندان این عصر در تعیین اصل و نژاد طوایف انسانی، زبان را بهترین میزان یافته و ملل قدیم و جدید را بر حسب شایستگی که میان السنه و لغات آنها دیده میشود بچند طبقه و نژاد اصلی تقسیم کرده‌اند. و از جمله اقوام و مللی را که در قدیم بزبانهای فینیقی و آشوری و آرامی و عربی و عبری و سریانی تکلم میکردند یاد در این عصر بعضی این السنه تکلم می‌کنند. از یک اصل و نژاد شمرده و آنها را نژاد سامی (بنی سام) خوانده‌اند. و این نام نیز از توریه گرفته شده است چه بنابر روایت توریه تمام بشر از نسل سه پسر نوح (سام و حام و یافث) بوجود آمده‌اند.

بنی سام بطوریکه لغاتشان شهادت میدهد در ابتدا یک قوم و ساکن یک سرزمین بوده و بعدها در نتیجه فزونی جمعیت و تنگی محل در اطراف بلاد پراکنده و بطوایف و اقوام عدیده منقسم شده‌اند. زبان اصلی آنها رفته رفته تغییرات یافته و بی‌آنکه خواص و صفات اصلی و جوهری خود را از دست بدهد

یچندین شعبه و فرع منشعب گردیده است .

در خصوص نخستین مسکن بنی سام و چگونگی تفرق و اقسام آنها بطوایف و اقوام متعدد و همچنین در خصوص زبانهای سامی که کدام يك اصل و ریشه بوده و بچه ترتیب بفروع و شعب مختلف منشعب شده است . اختلاف بسیار کرده و هر کس سخنی گفته اند . لیکن بحثهایی که در این زمینه کرده اند تا کنون ب نتیجه مسلم و قطعی نرسیده و تنها چیزیکه تا حدی محقق شده اینست که تمام اقوام سامی تا آنجا که روایت و امارات تاریخی نشان می دهد از جزیره العرب بوده و دیگر معلوم نیست که این اقوام پیش از قرار گرفتن در جزیره العرب در کدام سرزمین مسکن داشته و تا ورود بدان شبه جزیره چه مراحلی را طی کرده اند . بالجمله وارد این بحث که رشته دراز دارد و ما را از موضوع سخن خود خارج میسازد نمی شویم و برای ورود باصل مقصود از مجموع آراء و عقاید مختلف این اصل مسلم را که عرب یکی از اقوام سامی است که فرنها پیش از میلاد مسیح در سرزمین عربستان می زیسته است . درست میگیریم و آنکه کلیه طوایفی را که نامشان در اخبار و حکایات قدیم وارد یا از آثار و نقوش تاریخی استنباط شده و قیام آنها از عربستان مسلم یا محتمل است بنظر می آوریم و آنها را از دو قسم بیرون نمی یابیم . نخست طوایفی که در عرب بودن آنها اختلافی نیست و دیدر طوایفی که بقولی از عرب و بقولی از سایر اقوام سامی اند . در نتیجه این ملاحظه کلیه اقوام سامی را که عرب بودن آنها مسلم یا محتمل است به سه طبقه تقسیم می کنیم .

(اول) قبایلی که بعض قرائن و امارات بر عربیت آنها دلالت دارد ولی این امر محقق نشده و مورد اختلاف است (دوم) قبایلی که عربیت آنها اتفاقی است و ساکن جنوب عربستان (یمن و حدود آن) بوده اند (سوم) قبایلی که در عربیت آنها اختلافی نیست و در شمال عربستان مسکن داشته اند . این تقسیم ماسم با آنچه قدما از اقسام عرب و اقوام آن بقبایل

وطوایف گفته‌اند درست می‌آید وهم با آنچه متأخرین از کتب یونانیها یا از آثار تاریخی بدست آورده‌اند موافق است و از این جهت بهترین تقسیمات محسوب می‌شود، و اکنون هر يك از طبقات را باختصار بیان می‌کنیم.

(طبقه اول -- اقوام بائنه)

مراد از این طبقه قبایلی از بنی‌سام‌اند که عربیت آنها محل تردید و اختلاف است ولی قرائن و اماراتی بر این امر دلالت میکند و یکی از قرائن اینکه مسکن اصلی آنها ناحدی که اطلاع داریم جزیره‌العرب بوده است. این قبایل مدتها در شمال جزیره‌العرب غلبه و نفوذ داشته و بعد از تحولات اجتماعی بسیار بالاخره با اقوام و ملل دیگر مختلط شده و شخصیت اجتماعی خود را از دست داده‌اند، و بدین جهت آنها را مطابق اصطلاح قدما طبقه باطوایف بائنه می‌خوانیم، این طوایف در عصر خود بی‌لاد و ممالک مجاور تاختن برده و در داخل و خارج عربستان تشکیل حکومتها داده‌اند - اما دولتهائی که در خارج جزیره‌العرب اعم از نقاط دور یا مجاور تشکیل داده‌اند از این قرار است.

(اول) دولت حمورابی در بابل (بین‌النهرین) که بعضی آنرا دولتی عربی دانسته‌اند، این دولت از ۲۴۱۶ تا ۲۰۸۰ پیش از میلاد برقرار بوده است، پادشاهان این دولت یازده تن و ششمین آنها حمورابی است که برای اتباع خود قوانین وضع کرده و نسخه از قانون او را در سال ۱۹۰۱ میلادی در کاوش اراضی شوش بدست آورده‌اند و آن ستون سنگی مربعی است بطول هفت قدم که ۲۸۲ ماده قانون بخط میخی و زبان بابلی بر آن نقش شده و قدیمترین قانون مدونی است که تاریخ بشر یاد دارد. این اثر تاریخی که از تمدن عالی بابلی‌ها در چهار هزار سال قبل حکایت می‌کند اکنون در موزه لوور فرانسه است، از قرائنی که بر عربیت دولت حمورابی یاد کرده‌اند یکی اینست که اسامی فرمانروایان این دولت هم در لفظ وهم در معنی با اسامی عربی شباهت تمام دارد از قبیل ساموایی بمعنی بنی‌سام و شمسواییلونا بمعنی الشمس الهنا؛ و دیگر

اینکه زبان بابلی عصر حمورابی شباهتش بهری بیش از سایر زبانهای سامی است و یکی از وجوه شباهت وجود رفع و نصب و جر و دیگر تنوین است که در عربی (ن) و در بابلی (م) تلفظ میشود و دیگر علامت جمع (او و نون) که از بین السنه سامی اختصاص بدین دو زبان دارد.

(دوم) دولت هیکسوس که از ۲۲۱۴ تا ۱۷۰۳ پیش از میلاد بر قسمتی از مصر استیلا داشته است. از اسامی ملوک این دولت جز هشت نه اسم معلوم نیست و مصریها این قوم منقاب را شاسو بمعنی بیابان گرد و بدوی نامیده اند و هیکسوس بمعنی راعی و شبان نامی است که یونانیها بدانها داده اند. این دولت را میتوان با دولتی که بعقیده مورخین عرب عمالقه در مصر تشکیل داده اند تطبیق کرد. مورخین عرب در چگونگی تشکیل دولت عمالقه گویند که یکی از ملوک قبط بشام رفت و از عمالقه شام استمداد کرد عمالقه بعنوان مساعدت با او بمصر رفت لیکن مصر را خود بتصرف درآورد و مدتی او و اخلافش در آن کشور پادشاهی کردند. از عمالقه مصر فرعون ابرهیم و فرعون یوسف و فرعون موسی بوده اند که اولین ستان بن الامثل و دومین ریان بن الولید و سومین ولید بن مصعب نام داشته است. و این روایت مورخین عرب خود یکی از قرائن عرب بودن دولت هیکسوس است و قرینه دیگر اینکه در آثار مصری تصریح شده است که این قوم از بلاد عرب بوده اند.

(سوم) دولت انباط در جنوب شرقی فلسطین که از قرن چهارم پیش از میلاد تا اوایل قرن دوم بعد از میلاد برقرار بوده است. از این دولت در کتب عربی اسمی نیست لیکن یونانیها از آن نام برده اند و در توریه هم بعض ملوک آن اشاره شده و در حفر اراضی عربستان هم آثاری از آن بدست آمده است. مرکز این دولت بکفته مورخین یونان شهری موسوم به (بطرا) بوده که خرابه های آن در بک فرسخی عمان باقی است و مسلمین آنرا رقیم مینامند. از آثاری که علمای اروپا در حفريات یافته اند اسامی هجده تن از ملوک نبطی کشف شده است. قرائن عربی بودن این دولت واضح و از جمله اینست که

اسامی بیشتر ملوک آن عربی است از قبیل حارث وزید وعبادة وزیبال و مالک وجمیله و دیسگر اینکه مورخین یونان که معاصر آنها بودند آنها را از عرب دانسته اند کتابتهائی که از این قوم بدست آمده بلغت آرامی است وچنین حدس زده میشود که بدین لغت کتابت می کرده اند ولی زبان اصلی و عمومی آنها (زبان محاوره) عربی بوده است .

(چهارم) دولت تدمر که از شش قرن پیش از میلاد تا سه قرن بعد از میلاد دوام یافته است . محل این دولت بادیه میان شام و عراق و مرکز آن شهر تدمر و این شهر یکی از مراکز تجارت و محل عبور و مرور کاروانهای شام و عراق بوده است . رومیها این شهر را تحت نفوذ خود در آورده بودند و یکی از ملوک و امرای آن که (اذینه) نام داشت بدولت روم خدمات کرده ورتبه قنسولی و لقب ملك الملوك یافته بود . در زمان این فرمانروا دولت تدمر قوی شده و از آسیای رومانی تاجزیره العرب را بزیور فرمان داشته است . اذینه زنی (زینویا) نام داشت که نام اصلیش (بنت زبای) بود . و هر وقت اذینه برای جنگ و غارت سفر می کرد این زن بنیات او حکمرانی می نمود . و پس از مرگ شوهر سیه سالاری فرزند خود و هب اللات را برعهده گرفت و مصر و شام و عراق و آسیای صغیر را تا انقره بزیور فرمان در آورد ولی بالاخره مقهور رومیان گردید و دولت تدمر انقراض یافت . بعضی از مستشرقین معتقدند که ملکه زباء که داستان او و جذیمة الابرنش در کتب عربی بتفصیل یاد شده همین زینویاست ؛ و در این خصوص بحثها کرده و رساله و مقاله ها نوشته اند مستشرقین در آثار تدمر نوشته های بسیار بدست آورده اند و از این روی بخط تدمری اهمیت خاص داده و در اطراف آن بنام قلم تدمری بحث بسیار کرده اند . خط تدمری از قرون خط آرامی است و اگر تدمری ها را عرب بدانیم باید معتقد شویم که آنها هم مانند نبطی ها برای هر يك از کتابت و محاوره لغتی جداگانه و خاص داشته اند .

و اما حکومتهائی که طبقه بائده در داخل عربستان تشکیل داده اند و

جرجی زبدان آنها را از بقایای عمالقه مصر و عراق می‌شمرد سه حکومت است ،
 (اول) حکومت عاد که در چندین موضع از قرآن مجید نام آن ذکر
 شده و بعضی آنرا بمناسبت این آیه (الم تر کیف فعل ربك بعاد ارم ذات العماد)
 عاد ارم خوانده‌اند ، و مفسرین ارم را شهری دانسته‌اند که در جای دمشق
 یا اسکندریه بوده و بعضی گفته‌اند محل آن در یمن و از بناهای شداد بن عاد
 بوده است و در وصف آن شهر و عظمت جبه و طول عمر سکنه آن مبالغه بسیار
 کرده و سخنان افسانه مانند گفته‌اند ، و آنچه صحیح تر مینماید اینست که ارم بنام
 قبیله است و عرب تمام باند را از نسل ارم میدانند و طایفه ثمود را نیز ثمود ارم
 می‌خوانند ، و مؤید این فرض آنکه یونانی‌ها در بغداد از قبایل عرب قبیله ایرانام
 ادراپته ذکر کرده‌اند و این کلمه بعاد ارم شباهت بسیار دارد ، ادراپته
 بحضرموت نیز نزدیک است لیکن یونانی‌ها برای حضرموت لفظ دیگر دارند و
 از این جهت ادراپته را جز بعاد ارم تطبیق نمیتوان کرد .

(دوم) حکومت ثمود که هم در قرآن مجید در مواضع بسیار از آن
 یاد شده و محل آن برویت نویسندگان عرب در « حجر » بوده است که اکنون
 معروف بمدائن صالح و در وادی القری در راه شام بمکه واقع است مؤلفین یونانی
 این طایفه را بنام ثمودینی و مکان آنها را بنام ... که ظاهر آن محرف « حجر » است ضبط
 کرده‌اند ؛ و اما نوشته هائی که در حفر اراضی حجر بدست آمده عموماً
 بخط نبطی و چنین حدس زده می‌شود که آن زمین در حوالی میلاد مسیح تحت
 نفوذ و سلطه انباط بوده است ،

(سوم) حکمت طسم و جدیس ، و این دو اسم در تاریخ عرب همه جا با هم
 یاد شده ولی در حفريات اثری که حاکی از وجود این دو قبیله باشد بدست
 نیامده است . در مؤلفات یونانی نیز نامی از این دو طایفه برده نشده جز اینکه
 در ضمن قبایل شرقی عربستان قبیله بنام جلیسیته دیده میشود که محتمل است
 محرف جدیسیته و مرادف بنی جدیس باشد . طسم و جدیس بعقیده مورخین عرب

دریمامه مشرق نجد مسکن داشته‌اند ، حکومت این دو قبیله خاص امرا و بزرگان طسم بود و همین امر سبب انقراض هر دو قبیله شد ، چه یکی از حکام بر عابای خود که از جدیس بودند ظلم بسیار می کرد ، طایفه جدیس عاقبت از ظلم اوبتک آمدند و او و قبیله اش را نابود ساختند حسان بن اسعد تبع یمن بهانه خونخواهی طسم لشکر بیمامه کشید و قبیله جدیس را نابود ساخت و بدین طریق هر دو قبیله از بین رفتند ، این داستان اگر صحیح باشد انقراض طسم و جدیس در اوایل قرن پنجم میلادی بوده است .

قطع نظر از دولت‌ها و حکومت‌هایی که یاد شد در تاریخ قدیم ایران و روم و مصر و آشور گاهی بنام عرب و اخباری که از وجود دوات عربی در زمان بسیار قدیم حکایت می کند بر میخوریم ، مثلا در تاریخ آشور چندتن از ملوک آشوری را می خوانیم که با قبایل و ملوک عرب جنگ کرده‌اند و از آنجمله تیگلات پیلسر دوم است که در قرن نهم پیش از میلاد در حدود مصر با قومی از عرب که ملکه حبیه نام داشتند جنگید و ملکه آنها را خلع و یکی از خواص خود را بجای او نصب کرد . در آثاری که از ساراکن دوم « ۷۲۲ - ۷۰۰ ق » بدست آورده‌اند کتیبه‌ایست که فتوح خود را در آن شرح میدهد و در ضمن میگوید : بر فرعون پادشاه مصر و شمشیه ملکه عرب و یثعمر سبأی جزیه نهادم و اسبان و شتران و طلاهای آنها را گرفتم . در کتیبه دیگر بمقهور ساختن بادیه نشینان عرب که دنیای متمدن از آنها بی خبر بوده است اشاره می کند و نیله نمود را نیز نام میبرد

در تاریخ قدیم ایران در جنگ کورس پادشاه هخامنشی با پادشاه آشوری نام اعراب را می بینم که مورخ می گوید سپاه کورس تلفات بسیار به آشوریه و اعراب وارد آوردند ، در لشکر کشی کبوجیه بمصر می خوانیم که کبوجیه سفیری نزد پادشاه عرب فرستاد و با او عهد بست که بشکر ایران مدد کند و آنها را از راهی سالم و بی خطر بمصر برساند . هرودوت در تاریخ خود مینویسد که اعراب مجاور سوریه از متحدین ایران بودند و هر سال ۲۰۰ تالان کندر

بدربار ایران می فرستادند. در لشکر کشی خشایارشا یونان وصف لشکر کشی عرب را می خوانیم که می گوید همه عبا داشتند و روی عبا کمر بند بسته و کمانهای دراز خود را از شانیه راست آویخته و بطرف چپ کشیده بودند.

در تاریخ یونان و روم هم از این گونه اخبار و اشارات بسیار است، از جمله در محاصره و فتح شهر (غزه) بردست اسکندر تصریح کرده اند که ساختار آن شهر عرب بود و در روز فتح شهر دو هزار ایرانی و عرب کشته شدند. و در حمله گراسوس بایران نوشته اند که شیخی از عرب (اریامنس) نام که گفتاری فصیح داشت راهنمایی لشکر گراسوس را بر عهده گرفت و آنها را ایسبانی بی آب و علف گشایند و خود فرار کرد.

بالجمله این قبیل اشارات و اخبار همه دلیل قدمت طبقه بائده و مهم و مفصل بودن تاریخ واقعی و حقیقی آنهاست که جز حکایات پراکنده و مختصر و آمیخته بافسانه از آن باقی نمانده است.

طبقه دوم - عرب عازبه

مراد از این طبقه قبایلی است که در جنوب عربستان (یعنی حدود آن) مسکن داشته و تشکیل حکومتها و ریاستها داده اند و در عرب بودن آنها نیز تردید و اختلافی نیست. از اخبار این طبقه تشکیل سه حکومت یاد دولت معتبر است در یمن که آخرین آنها تا نزدیکی ظهور اسلام باقی بوده است.

(اول) دولت معینی که مؤسس آن ظاهرا قیل یا امیری بوده که در ناحیه یامحفدی موسوم بمعین یا معینه حکومت داشته است سرزمین یمن در قدیم بقلعه های بسیار که هر یک را محفد مینا میداند تقسیم می شد و هر محفد امیری داشت که (ذو) یعنی صاحب آن محفد خوانده میشد و گاهی چند تن از (اذواء) بر حکومت امیری اتفاق می کردند و از محفدهای خود يك ایالت بزرگ که مخالف نامیده میشد تشکیل میدادند در مؤلفات عربی و یونانی نامی از دولت معینی برده نشده و نخستین کسی که بوجود این دولت در قدیم بی برده دانشمندان مقرر

زمین اند که در کاویدن اراضی صنعا سکه‌ها و خطوط و قوشی بدست آورده و از روی آن اسامی بیست و شش تن از ملوک معینی را معلوم ساخته اند ، و اما در آثار عربی تنها نام و نشانی که از این دولت دیده میشود وجود لفظ معین است که در اخبار و اشعار عرب آمده و لغت نویسان آنرا نام موضعی از یمن نوشته اند ، از جمله علقمة الفحل گوید

وقد اسوا براقش حین اسوا یلقعة و منبسط انبثق

وحلوا من معین حیث حلوا لعز هم لدی الفیج العمیق

در توریة هم در کتاب دوم نواریخ ایام باب ۲۶ آیه ۷ نامی از معینی‌ها برده شده است بدین عبارت : و خدا اورا (عزیرا) بر فلسطینیان و عربانی که در جور یعل ساکن بودند و بر معونین نصرت داد .

بالجمله محققین اروپائی از اسامی ملوک معینی که بدست آمده چنین استنباط کرده اند که هر چند تن اسمی مشترک شبیه با اسم خانوادگی داشته اند و امتیاز آنها بلقب و وصفی بوده که بدان اسم اضافه میشده است . مثلا پنج تن از آنها موسوم به (الیقع) بوده اند با این تفاوت که یکی بقیس (نام آور) و دیگری باسر (کامگار) و دیگری شیخ (رهاننده) و دیگری ریام (والا) لقب داشته و یکی هم بی لقب بوده است . از اخبار و وقایع این دولت چیزی کشف نشده و چنین مینماید که مانند فینیقی ها دولتی تجاریت پیشه بوده با وجود این وقتی حکومت آنها بسط و وسعت داشته و تمام جزیره العرب در زیر فرمان آنها بوده است .

دوم دولت سبائی که نام آن در کتب عربی بطور مبهم یاد شده و همین قدر گفته اند که سبا از اولاد یعرب بن قحطان بود و ۴۸۴ سال پادشاهی کرد و پس از او پادشاهی پسرش حمیر رسید در مؤلفات یونانی هم نام سبایون و نام مرکز حکمرانی آنها مأرب یاد شده و سترابون اوضاع اجتماعی آنها را هم شرح داده لیکن از ملوک آنها نامی نبرده است ، اما در مؤلفات یونانی و کلاوس

اراضی مأرب و صرواح نام بدست وهفت تن از ملوک این سلسله را بدست آورده‌اند، درلوحه که دراراضی مصر از (ساراگن) دوم بادشاه آشوری کشف کرده‌اند نام یشمع سبای دیده می‌شود که باج گذار ساراگن بوده و ازاینجا معلوم می‌شود که دولت سبای در حدود هفتصد سال پیش از میلاد وجود داشته‌است و نظر بدین اکتشاف زمان این دولت را بطور تقریب از (۸۵۰) تا (۱۱۰) ق م دانسته‌اند.

از اسامی فرمانروایان سبا چنین استنباط می‌شود که این سلسله درابتدا امرای کوچک بوده‌اند و قلمرو نفوذ و اقتدار آنها محدود بصرواح بوده و آنها را ذوصرواح می‌خوانده‌اند. لیکن پس ازچندی مأرب را تسخیر کرده و دولت واقعی سبا را تشکیل داده‌اند، و بعد ازاین فتح لقب آنها تامدتی مکرب سبا) و پس از آن (ملک سبا) بوده‌است، و ازیست وهفت فرمانروا که اسامی آنها بدست آمده پانزده تن مکرب سبا و دوازده تن ملک سبا لقب دارند. از اخبار این ملوک و علل اهراض آنها چیزی معلوم نشده و آنچه بقرائن حدس زده می‌شود اینست که آنها نیز مانند معینی‌ها تجارت بیشه و صلح طلب بوده‌اند.

(سوم) دولت حمیری که آنرا چنانکه خواهیم دید دولت سبای فرعی نیز میتوان نامید، حمیری‌ها طایفه از سبا بوده‌اند که بر سباهای اصلی غلبه یافته و جای آنها را گرفته‌اند، مرکز اصلی حمیریها محلی موسوم به (ریدان) بوده و فرمانروای آنها (ذوریدان) لقب داشته‌است، حمیریها در حدود (۱۱۰) ق م جای سبای‌ها را گرفتند و خود را (ملک سباوریدان) خواندند، این سلسله رفته رفته قویتر شده حضرموت را نیز بزیر فرمان خود درآوردند و پس از آن لقب ملک (سباوریدان و حضرموت) اختیار کردند، و بدین جهت مستشرقین آنها را بدو طبقه تقسیم می‌کنند، نخست ملوک سباوریدان که اسامی چهارده تن از آنها کشف شده و پس از آن ملوک سباوریدان و حضرموت که از آنها نیز چهارده اسم بدست

آمده است. این سلسله در سال ۵۳۳ میلادی منقرض گردید و آخرین آنها زوچدن پسر ذنواس است که بواسطه استیلای حبشی‌ها بر یمن بساطت نرسید و خود را مانند پدر در دریا غرق کرد. فرمانروایان حمیری برخلاف معینی‌ها و سبأی‌ها جنگجو بودند و با اقوام مجاوره روابط دوستی و دشمنی داشتند. رقابت و نزاع این سلسله با حبشیها از اوایل تاریخ میلادی شروع شد و از این تاریخ تا سال ۵۲۵ میلادی چندین بار نجاشی‌های حبشه یمن حمله بردند و بعضی نقاط آنرا متصرف شدند تا در سال مذکور باستقلال آن خاتمه قطعی دادند. یمن بنا بر گفته مورخین عرب مدت هفتاد و اند سال در تصرف حبشیها بود تا یکی از امیرزادگان حمیر که نامش سیف بن ذی بزن بود بکسری شاهنشاه ایران پناهنده گردید و کسری او را بلشگری مدد کرد. سپاهیان ایران که سردار آنها وهرز (بهروز) نام داشت حبشی‌ها را از یمن خارج کردند و سیف را پادشاهی نشانند. چندی نگذشت که سیف بردست غلامان حبشی خود کشته شد و پس از قتل او یمن ضمیمه کشور ایران گردید تا زمان اسلام که بتصرف مسلمین درآمد.

تطبیق مورخین عرب ملوک یمن را پس از سبا که بزعم آنها ۴۸۴ سال پادشاهی یافته است بدو دسته حمیریون و تباچه تقسیم کرده‌اند. برای تطبیق عقیده آنها با مکتشفات عصر اخیر میتوانیم ملوک سبأی را بنام سبأی اصلی در برابر سبأ فرعی قرار دهیم و سلطنت طولانی او را همان دوره سلطنت مکارب و ملوک سبا بدانیم چه بسیار اتفاق افتاده است که مورخین قدیم سلسله‌ها شخصی پنداشته و تمام مدت زندگانی و احوال و اعمال آن سلسله را بدان شخص منسوب داشته‌اند و ملوک حمیری سبأی فرعی را با حمیریون و تباچه که قدمای یاد کرده‌اند تطبیق کنیم. چه حمیریها بطوریکه اکتشافات مستشرقین نشان می‌دهد دو سلسله بوده‌اند اول ملوک سبا و بعد از آن در برابر حمیریون قدمای واقع میشوند. دوم ملوک سبا و بعد از آن در برابر تباچه قدمای قرار می‌گیرند و برای جمع میان عقیده قدما و متأخرین نسبت بسیار حمیر و تباچه طریقه بهتر و

مناسب‌تر از این نیست. درخاتمه این نکته را باید دانست که در روزگار دولت معینی و سیاهی و حمیری گروهی اذواء و اقیال بوده‌اند که در محفدی بزرگ یا مخرافی کوچک ریاست داشته و با وجود استقلال در ریاست نسبت بملوک بزرگ طاعتداری مینموده‌اند. و بدین جهت است که در اشعار و اخبار عربی نامهای اذواء و اقیال بسیار می‌بینم که نمی‌توان همه را از فرمانروایان مطلق یمن محسوب داشت، در آثار مکتشفه نیز از اینگونه نامها دیده شده و شاید مهمترین آنها حضرت موت باشد که یونانی‌ها نیز آنرا بنام حکومتی عربی یاد کرده‌اند و مورخین عرب آنرا امت حضرت موت نامیده و از عرب باینده شمرده‌اند.

(طبقه سوم - عرب مستعربه)

مقصود از این طبقه طوایف و قبایلی است که در شمال عربستان و اراضی مجاور آن غلبه و استیلا داشته و در عربیت آنها اختلافی نیست و آنها را بمناجات مورخین اسلامی عرب اسماعیلی و عرب عدنانی یا عرب مستعربه مینامیم (و لامشاحه فی الاصطلاح.)

در نوشته‌ها و نقوش تاریخی که در حفریات بدست آورده‌اند نام و اثری از این قبایل دیده نشده و بدین جهت چنین حدس زده‌اند که همان بقایای اعراب باینده یا طبقه اولند که پس از تضعیف شدن و از دست دادن ملک و ریاست در نهامه و نچد و حجاز برآکنده شده و قرن‌ها بحال نیمه تمدن و گمنامی بسر برده و زندگی خود را بتربیت مواشی و انعام گذرانیده‌اند و چون عموماً چادر نشین و از خواندن و نوشتن خط بی اطلاع بوده‌اند اثر کتبی از خود باقی نگذاشته‌اند. از حالات این طوایف تا قبل از میلاد مسیح اطلاع مبسوط و مفیدی نداریم و حکایاتی که از اوضاع اجتماعی آنها تا زمان مذکور در کتب عربی دیده می‌شود عموماً از توریه یا دانشمندان یهود که مفسر توریه بوده‌اند گرفته شده و مهمترین آنها حکایات امتزاج و اختلاط بنی جرهم بضم اول و سوم بر وزن عنصر بابنی ابراهیم است که در حدود ۱۹۰۰ سال پیش از میلاد مسیح. حضرت

اسمعیل بملکه نزول و باقیله جرهم وصلت کرد و او را اولاد و احفاد بوجود آمدند و ذریه او در ظرف قرنهای متمادی بسیار شدند تا وقتی که عدنان که نسب بقیدار بن اسمعیل میرساند بوجود آمد و او پدر و مؤسس طوایف عدنانی است که در برابر قحطانی ها یا عرب یمن امتی عظیم تشکیل دادند و آخرین خبر آنها که در توریة بدان اشاره شده خبر حمله بختصر پادشاه آشوری است بر قیدار که در حدود ۶۰۰ سال پیش از میلاد بوده و این واقعه را مورخین عرب بدینگونه نوشته اند که بختصر نخست بمعد رفت و باجموع عرب جنکید و آنها را شکستی سخت داد پس بحجاز رفت و باعدنان جنگ کرد و او را نیز مقهور و منقلب ساخت . و اما اخباری که از این طوایف از حدود میلاد مسیح تا آغاز جاهلیت ثانیه داریم بیشتر و باهمه نقص و آمیختگی بافسانه و عدم ترتیب نسبتاً مهمتر و تاحدی مفید است . و از جمله چگونگی اقسام و انشعاب فرزندان عدنان و تفرق قبایل و طوایف عدنانی در اطراف جزیره العرب است که ذکر آن بطور اختصار بی قایده و بطور تفصیل خارج از موضوع بحث ماست و آنچه بطور کلی باید بدانیم اینست که عدنانی ها بدو شعبه عل و معد تقسیم می شوند و معد که مهمتر است بدو تیره نزار و قص « بدو ضمه بر وزن عنق » منقسم می گردد و نزار که بیشتر عدنانی ها از نسل او بوجود آمده اند پدر چهار قبیله مهم ربیع و مضر و انمار و ایاد است و برخی از محققین قضاة را نیز از اولاد او شمرده اند . هر یک از این چهار یا پنج قبیله بزرگ بطوایف و عشایر بسیار منشعب و هر طایفه و عشیره درس زمینی ساکن شدند این طوایف هر کدام خود را مستقل می خواستند و بدین سبب پیوسته بایکدیگر در نزاع و زد و خورد بودند و نه تنها در جاهلیت اولی بلکه در جاهلیت ثانیه نیز مهمترین کار آنها قتل و غارت یکدیگر و انتقال از سرزمینی بسرزمینی دیگر بود تا وقتی که اسلام ظاهر شد و در زیر لوای کلمه توحید بایکدیگر دوست و متحد گشتند (و الف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمه اخوانا .)

(حکومت های شمال عربستان در دوره عدنانی) در زمان غلبه و استیلای

طبقه سوم حکومت‌های مستقلی در شمال عربستان و تبعیبر دقیق‌تر در خارج یمن تشکیل یافته که بعضی آنها تا اواخر عصر جاهلیت ثانیه و بلکه تا چندین سال پس از ظهور اسلام باقی و برقرار بوده است. مورخین عرب معتقدند که مؤسسان این حکومتها از اعراب یمن (یا بنی قحطان) بوده‌اند که پس از سیل عرم و ویرانی یمن بشمال عربستان مهاجرت کرده و با طوایف عدناتی مختلط شده‌اند ولی عقیده جرجی زیدان اینست که همه این حکومتها از اعراب عدناتی بوده‌اند و روشنترین دلیل این امر یکی بودن زبان است که عموماً به عربی عدناتی تکلم می‌کرده‌اند و اسامی امرا و ملوک آنها هم اسامی عدناتی بوده است نه قحطانی (اختلاف زبان عدناتی و یمنی را بعدها شرح خواهیم داد) و بهر تقدیر چون این حکومتها در زمان غلبه و استیلای اعراب عدناتی بر نجد و حجاز و تهامه تشکیل یافته است اسامی آنها را بامختصر توضیحی از هریک ذکر می‌کنیم.

«اول» حکومت تنوخ است که یونانی‌ها آنرا (نانوت) نوشته‌اند. تنوخ طایفه از قضاعه بوده که در حدود شام و عراق حکومتی مستقل تشکیل داده‌اند و از فرمانروایان تنوخ جذیمه‌الابرش است که در حیره «محل نجف حالیه» اقامت داشته و داستان او و زبای ملکه تدمر در کتب عربی معروف است.

«دوم» حکومت ضجاعمه است که آنها نیز طایفه از قضاعه بوده و در حدود شام جانشین تنوخی‌ها شدند. و در تاریخ روم نام امیری از عرب را می‌خوانیم که در قرن چهارم میلادی از اعمال دولت روم و نامش زگوموس بوده و این کلمه ظاهراً محرف ضجمع است.

«سوم» حکومت «حضر» یا «الحضر» که مؤسس آن نیز ضجاعمه بودند بدینگونه که چون غسانی‌ها بحکومت ضجاعمه خاتمه دادند امری ضجمعی که نامش «ضپزن» بود بر شهر حضر که یونانی نوشته‌اند استیلا یافت و این شهر بطوریکه می‌نویسند در حدود تکریت و موصل بوده است. ضپزن یکچند با استقلال حکمرانی کرد تا وقتی که شاپور اول پادشاه ساسانی «الحضر» را

بگشود و بحکومت ضجاعمه در آن سرزمین خاتمه داد .

« چهارم » حکومت غسانی یا غسانه است که پس از ضجاعمه در حدود شام تشکیل یافت . در عده ملوک غسانی و مدت حکمرانی هر یک نه تنها میان مورخین قدیم بلکه میان مورخین این عصر هم اختلاف است و هر کس چیزی گفته اند و آنچه از مجموع آراء و عقاید مختلف با در نظر گرفتن امارات و قرائن استنباط میشود اینست که شماره ملوک غسانی تقریباً بیست تن و مدت حکمرانی آنها از ۲۳۰ تا ۶۳۳ میلادی قریب چهار صد سال بوده است . مرکز حکمرانی غسانه شهر بصری بوده و خود آنها تحت الحمايه و طرفدار دولت روم بوده اند . حکومت این طایفه در سال یازدهم هجری بدست مسلمین انقراض یافت و آخرین فرمانروای آنها حبله بن الایهم بوده است که نخست اسلام آورد و بعد مرتد شد در تاریخ روم نام دوتن از امرای این سلسله را « حبله و پسرش حارث » می خوانیم که بدولت دوم خدمت های نمایان کرده اند :

« پنجم » حکومت لخمین یا مناذره که بنام بنی لخم و آل نصر و آل عدی و ملوک حیره نیز خوانده شده اند . این حکومت تحت الحمايه و دست نشانده دولت ایران و مرکز آن حیره بوده است ، شماره ملوک آنرا بیست و دوتن و مدت حکمرانی آنها را از ۲۶۸ تا ۶۲۸ میلادی متجاوز از سه قرن و نیم نوشته اند ، از دومین امیر این سلسله که امرؤالقیس بن عدی نام داشته سنک قبری یافته اند که بر آن عباراتی به عربی عدنانی و خط نبطی نوشته شده و این خود یکی از ادله عدنانی بودن این ملوک است . و عبارت سنک قبر نیز بهترین اثری است که چگونگی و مقدار تحول زبان عربی عدنانی را در مدت چهار پنج قرن نشان میدهد . هفتمین امیر این خانواده منذر بن نعمان است که یزدجرد پادشاه ایران پسر خود بهرام گور را نزد او فرستاد تا در آب و هوای عراق تربیت یابد « هشتم » حکومت بنی کنده است که تاج حمیریها و برقبایل معد حکم فرما بودند . این حکومت در اواخر عصر جاهلیت (اولی ۴۵۰م) تاسیس شده و بهمرک امرؤالقیس شاعر معروف عرب که پنجمین امیر آن خانواده بود (۵۶۰ م) خاتمه یافته و مدت امارت آنها قریب صد و ده سال بوده است .